

جناب آقای نبوی،

با تشکر از جوابیه تان، ضمن اینکه خیلی مایل نیستم به اینگونه مجادلات دامن بزنم چند نکته را یادآوری میکنم:

همانطور که نوشته بودم آنچه که برای من مهم بود و مرا واداشت که آن یادداشت را بنویسم نه موضوع مناقشه بلکه نوع نگارش و نقد شما بود که احساس کردم بنوعی ادامه همان سبک قبلیتان در موضعگیری تند علیه افراد است خصوصا که نوشته تان نه طنز که یک نوشته جدی بود. و از این رو بود که علاقه ای نداشتیم و ندارم که خود را وارد آن بحث و رد یا تائید استدلالهای طرفین کنم و تنها به طرح سریع نظر خودم و اینکه اولویت در شرایط فعلی از نظر من آنچه که شما گفته اید نیست بسنده کردم. اگر یکبار دیگر بخواهم نظر خودم را بطور خلاصه (و بدون اصرار بر پذیرفتن آن) مطرح کنم باید بگویم از دید من هر آنچه که به حرکت اصلاحی عقلانی و دنباله دار جامعه ضربه بزند و موجب رادیکالیزه شدن آن بشود اشتباه است حال میخواهد از طریق تدریجی بی هدف و تشویق به شورش از طرف دوستان باشد یا دشمنی و سرکوب از طرف مخالفان. و در این قضیه هم ابایی ندارم که از سوی شما یا دیگران متهم به راست گرایی یا همسویی با فلان جناح شوم. من همواره دید مستقل خودم را نسبت به مسائل داشته و دارم. در ایجاد شرایط فعلی هم نقشی نداشته ام که حال یک طرف دعوا باشم و اصولا از دعوا و درگیری هم خوشم نمی آید.

اگر من گفته ام چرا ما باید همیشه در دو سوی بام حرکت کنیم و چرا دست از تندروری و افراطی گری بر نمی داریم و چرا نویسندگانی چون شما که خودتان طعم تلخ تندروری را چشیده اید و در همین نوشته تان هم به آن اشاره کرده اید دوباره در مسیر افراط و تشویق به تندروری میروید، شما آنرا حمل بر آنطرفی بودن من کرده و فوراً طی یک قضاوت ایدئولوژیک به این نقطه رسیده اید که من هم از همان جریان مشخص هستم و بهتر است ادای مستقل ها را درنیاورم! اگر از دید شما فقط دو دید و دو جناح و دو طرز تفکر در جامعه وجود دارد باید صریحا بگویم که من داخل هیچکدام نیستم و نمیدانم که شما چطور موضع من را دقیقا موضع یک جریان مشخص سیاسی میدانید. آن جریان مشخص سیاسی هرگز فکر نمیکند که آزادی مطبوعات به دلیل تندروری به خطر افتاده است بلکه اصولا از این تندروری استقبال هم میکند تا کل آزادی مطبوعات را از بین ببرد- کاری که انجام شد و می شود- (و مگر خود شما مانند من از این تندروری که باعث بسته شدن مطبوعات شد اظهار تاسف نکرده و نمیکنید؟). آن جریان مشخص سیاسی از وقایع و شورشهای فوتبالی خیلی بدش نمی آید و چه بسا به آن دامن هم میزند چرا که آنرا ابزاری در جهت مقابله با اصلاحات میداند. آن جریان مشخص سیاسی آزادی فردی را برای جوانان اصولا قبول ندارد در حالیکه من گفته ام اولویت اول امروز ما با اینهمه بحرانهای پیش رو این نیست. پس اگر من هنوز به شیوه گفتمان شما انتقاد دارم ناراحت نشوید و خودتان بگوئید که چه کسی صددرصدی قضاوت میکند!؟

گفته اید چرا استدلالهای طرفین را تکراری دانسته ام. البته حق با شماست می بایست دلایلم را می نوشتم اما همانطور که گفتم چون چیز دیگری برایم مهم بود وارد دعوا نشدم. حال دلایل من: آقای نبوی این که جامعه ما جوان است، اینکه اکثر این جوانان در سالهای بعد از انقلاب دنیا آمده اند، چون جوان هستند تحمل محدودیت را ندارند، دنبال پیشرفت و دسترسی به دنیای باز هستند، فایده گرا و سودگرا هستند، باید برای فهمیدن آنها پینک فلویید و بیتلز و رولینگ استونز را بلد بود... باید فرق جوات و منیژه و منیر را دانست... اینها حداقل برای من حرفهای جدیدی نیست. سالهاست که اکثر مسئولین و افراد سیاسی، اینجا و آنجا مشابه این مطالب را میگویند. رمز موفقیت اصلاح طلبان هم در چند انتخابات اخیر همین نکته بوده است. اینکه حتی پیشنهاد تشکیل مجلس جوانان توسط نامزد جناح محافظه کار داده میشود از همین روست. رئیس جمهور هم که مکررا توجه به جوانان و مشارکت آنها را در مسائل اجتماعی در همه جا عنوان میکند. پس برای من خواننده که خودم را از نسل جوان میدانم چه چیز جدیدی در نوشته های فوق وجود دارد که آنرا از گفته های دیگران متمایز کند؟ جز اینکه شما اینهمه را

مقدمه قرار داده اید برای اینکه شورشهای فوتبال را توجیه کنید و آنرا به حساب اکثریت همین جوانان بگذارید.

البته من همانجا گفته بودم که توجه شما را به جوانان مغتم میدانم همانطور که توجه رئیس جمهور به جوانان را ارج میگذارم اما اینکه چرا آنرا واقعی نمیدانم: از شما سوال میکنم که چرا این توجه مفرط به جوانان از سوی شما و دیگران تا چند سال پیش وجود نداشت؟ مگر آنزمان که ما دانش آموز و دانشجو بودیم جوانی در جامعه نبود؟ مگر جوان بودن جامعه ما از 2-3 سال پیش کشف شده است؟ بینک فلویید و بیتلز هم نه مال امروز که از 35 سال پیش بوده اند و از سالها قبل در میان جوانان ما شهرت داشته اند. پس دلیل این توجه ناگهانی چیست؟ آیا مثل بسیاری چیزهای دیگر در جامعه ما یک موج است که برای مدتی آنها با انگیزه های سیاسی مد میشود و بعد هم فراموش میشود؟ و جالب نیست که مشکلات جامعه ما همه همینطورند، مزمن و حل نشده. از ترافیک و آلودگی هوا گرفته تا فوتبال و بی آبی و بیکاری و آزادی و مساله جوانان! و همه رویکردها هم به مسائل، سیاسی است. (مورد اشاره من تنها شما نیستید) گوئی حل مساله مراد کسی نیست و اغلب همه در پی آنند که با دستاویز قرار دادن این مسائل اهداف سیاسی را پیش ببرند. این قضاوت فقط من نیست قضاوت اکثریت مردم کوچه و بازار است.

فرموده اید که "پس باید قبول کنید که گفته من مبنی بر اینکه تندروی کرده ام کار درستی بوده است... آیا بیان این نقد نسبت به خود این همه نفرت انگیز است که شما را از ته دل متاسف میکند؟" باید بگویم که این برای من نه نفرت انگیز بلکه تلخ بود آنها به این خاطر که چرا نخبگان سیاسی ما پس از اینهمه تجربیات تلخ تندروی که ملت ما در حافظه تاریخی خود دارد باز در همان چاهی می افتند که همیشه جامعه ما افتاده است و مگر ما چقدر زمان داریم و مگر جامعه ما چقدر میتواند تاوان غفلتها را بدهد؟ من در واقع به آنچه که شما پس از زندان رسیدید پیش از آن رسیده بودم و هم از این رو بود که با چنان تندروی مخالف بودم. اتفاقا آن نامه شما به مطبوعات و آن صحبت هایتان در دادگاه مبنی بر اشتباه در تندروی، محتوایش درست بود اما زمانش دیر و مکانش نادرست بود و همین باعث شد که جناح مقابل بیشترین سوءاستفاده را از آن بکنند در جناح اصلاحات هم یاس و دلسردی را دامن زند.

نوشته اید که "دفاعیه من در دادگاه... بهترین دفاعیه ممکن بود... یا آنرا خوانده اید یا خواننده اید و بخاطر ندارید". اتفاقا هم خواننده ام و هم بخاطر دارم و هم یک کپی از آنرا روی کامپیوترم دارم و خواستم یک رفرنس اینترنتی هم اینجا بدهم که علاقمندان آنرا دوباره بخوانند اما متاسفانه سایتی را پیدا نکردم. اما همینقدر بگویم که در آنزمان من با هر کس از دوستان صحبت میکردم کمترین عکس العملشان نوعی یاس و دلسردی نسبت به مواضع شما بود. بهر حال دوستان خواننده میتوانند مجدداً مراجعه و قضاوت کنند.

البته شما بعنوان یک انسان، آزاد و مختار هستید که هر طور که تشخیص میدهید تصمیم بگیرید و در جایی که لازم است شجاعانه به اشتباه خود اعتراف کنید و همانطور که در همان نامه به مطبوعات گفته اید مردم هم نباید دنبال قهرمان ساختن باشند اما نکته اینجاست که شما و دیگرانی از نسل شما خواسته یا ناخواسته مرکز توجه نسل بعد از خود قرار گرفته اید و بر آنها تاثیر میگذارید لذا هر اشتباه شما بصورت جمعی تکثیر خواهد شد و ای بسا نتایج جبران ناشدنی بیار خواهد آورد.

گفته اید "ما ملت صد در صدی هستیم". این جمله را بشدت قبول دارم و باز هم در شگفتم که چگونه من را مصداق آن دانسته اید؟! من که گفته ام باید اهل تعادل باشیم، از احساسات و مطلق گرائی بپرهیزیم، و از دو طرف بام نیفتیم...

و من هم میخواهم در اینجا اضافه کنم که ما بطور تاریخی ملت شعارهای بزرگ هستیم. چون مسائل خیلی کوچک را نمیتوانیم یا حوصله نداریم که حل کنیم یکهو به مسائل خیلی بزرگ گیر میدهیم و تصور میکنیم اگر همان یک مشکل حل شود همه مشکلات حل خواهد شد. در حالی که اصلاحات واقعی میباید در همه چیز ما صورت بگیرد و یکشبه هم بدست نمی آید. بهر حال برایتان آرزوی موفقیت دارم.